

محمد جلالی چیمه (م.سحر)

## دربارهٔ یک اتفاق به ظاهر ساده:

تصویر بالا بلند طوماری را به خط خوش نستعلیق (هنر در خدمت جهل!!)، دیدم که بخشی از مردم ایران را در شهر قم به دادن امضاء بر ضد بخشی دیگر از مردم ایران بر می انگیزت و برای تدارک فاجعه انسانی ی دیگری در سرزمین ما از اهالی شهر قم تأییدیه می گرفت .

ظاهراً هدف سازماندهندگان چنین برنامه ای آن بوده است که با تکیه بر تأییدات گروهی عوام الناس تحریک شده در شهر قم زمینه سرکوب فزایندهٔ مردم بی گناه به خصوص معتقدان به بهائیت را که در این دوران سیاه سی ساله، همواره از مظلوم ترین و آزار دیده



ترین ایرانیان بوده اند، فراهم آورند و آنان را به جرم اعتقاد به دین موروثی خود به مسلخ گسیل کنند. باری، بادیدن چنین تصویر شرم آوری طاقتم طاق شد و شعر زیر را نوشتم و مُرده است و بشر نیست آن که چنین طوماری را در کشور خود ببیند و منقلب نشود!

به یاد بیاوریم که همین شصت، هفتاد سال پیش، نازی های جنایتکار آلمانی با همین روش ها کوره های آدمسوزی ساختند و بخشی از ملت آلمان را به جرم اعتقاد به دین موروثی روانهٔ تئورهای جمعی کردند. نمی دانم برشت بود یا یک کشیش انساندوست - که در آن دوران هم بودند اما نادر بودند - که وضعیت را اینگونه گویا توصیف کرد و نقل به معنی می کنم :

**نخست همسایه ات را بردند ، پنجره ات را بستى و گفتى من كه يهودى نيستم**

**فردا همسایه دیگر را بردند ، باز هم پنجره ات را بستى و گفتى من کمونیست نیستم**

**پس فردا به سراغ تو آمدند ، و كسى نبود كه دلى بر تو بسوزاند !**

باری شهر قم متأسفانه از آنجا که پایگاه و پادگان اهل جهل و تزویر است بیش از شهرهای دیگر ایران استعداد این را دارد که گروهی از اهالی آن آلت دست متحجرین و مستبدین سنگدل قرار گیرند و حتی دست به جنایت آلاینده و پنجه در خون هم میهنان خود فرو برند و آلودگی این دستها با امضاء نهادن زیر چنین طومارهایی ست که آغاز می شود !

چنین اتفاقی را نباید دست کم گرفت و هرگز نباید در برابر آن سکوت کرد.

هیچ بنی بشری به هنگام تولد، دین خود را انتخاب نمی کند. این یک اتفاق است که مرا در یک خانواده شیعه اثنی عشری و آن همکلاسی و هم وطن دیگر مرا در یک خانواده یهودی یا بهایی به جهان آورده است.

مرا در انتخاب تشیع اختیاری نبوده است همانگونه که همکلاسی و همسایه من در انتخاب بهائیت یا یهودیت اختیاری نداشت.

و این نکته را نیز برای جلب توجه بانوی محترم خانم عبادی بگویم که هیچ دینی در وجود هیچ مؤمنی مایه غرور یا افتخار او نیست همانگونه که مایه ننگ یا خجالت وی نیز نتواند بود!

بنا بر این از من که حقوقدان نیستم و وکیل قربانیان عقیدتی در ایران نیز نبوده ام دور باد تاجمله ای بر زبان رانم که نشانگر غرور و فخر من بر اعتقاداتی باشد که هرگز آنها را کسب نکرده بوده ام بلکه از مام و پدر به میراث برده ام و این ودیعه یا رقعہ را دست اتفاق در انبان زندگی و خورجین هویت من نهاده بوده است.

شنیدن سخنانی نظیر این که: «من به شیعه بودن خود افتخار می کنم!»، از حقوقدان برجسته ای که جایزه نوبل صلح و جوایز انسان دوستانه دیگر را هم بر افتخارات عدیده خود افزوده است، اندکی دریغ آوراست.

ایشان انتساب خود را به مذهب موکلان خود - که با هدف سیاسی و از سوی دشمنان طراحی شده بود - اهانت به خود تلقی کردند و اینچنین، ضمن یک داوری ارزشی درباره مذهب موکلان، (خواسته یا ناخواسته) آنان را آزرده، زیرا انتساب به مذهب و شریعت آنان را «اهانت» در حق خود ارزیابی فرموده و بدینگونه، اعتقادات آنان را درخور سرزنش دانستند!

چنین سخنی حقیقتاً از سوی یک حقوقدان و طرفدار و کوشنده حقوق بشر بسیار شگفت انگیز به نظر می رسد! از آنجا که عقل و اختیار هیچ بنی بشری در گزینش دین و عقاید موروثی دخالت ندارند، بنا بر این هیچ فخر و غرور یا شرم و خجلتی نیز بر میراث برندگان آئین ها و اعتقادات موروثی مترتب نیست و همین گونه فخر و غرور هاست که موجب می شود برخی برای دین خود حساب جداگانه باز کنند و فضل و برتری بر دیگران را از حقوق حقه خود پندارند! زیرا فخر فروختن بر اعتقادات دینی خودی تعبیر دیگری هم دارد که همانا خوار شمردن و فاقد فخر و غرور دانستن معتقدات دیگران است و این هرگز درخور مقام کسانی نیست که دعوی «حق ستانی» و دغدغه صلح و حقوق بشر دارند!

و راست و کوتاه اما گویا ترین سخن را در حول و حوش این مضمون، از زبان ناصر خسرو شنیده ام که گفت:

**فضل تو چیست، بنگر بر ترسا**

**از سر هوس برون کن و سودا را**

تو مؤمنی ، گرفته محمد را  
او کافر و گرفته مسیحا را  
ایشان پیمبرند و رفیقانند  
چون دشمنی تو ببهده ترسا را ؟  
بشناس امام و مسجد را وانگه  
قسیس را نکوه و چلیپا را  
حجت به عقل گوی و مکن در دل  
با خلق خیره جنگ و معادا را

بنا بر این ، هیچ بنی بشری حق ندارد مرا یا همسایه و همکلاس مرا به بهانهء این توارث اعتقادی یا فرهنگی جریمه کند و از حقوق انسانی و از حقوق شهروندی و از حقوق ایرانی و از حقوق آزادی اعتقاد محروم سازد . هیچ بنی نوع انسانی این اجازه را ندارد که مرا به دلیل اعتقاداتم آزار دهد و اگر چنین کند ، خود انسان نیست و شأن او از حیوان فرو تراست تا چه رسد به آنکه مدعی دین و اخلاق و خدا و امثال اینها هم باشد و از اینها بالا تر دولت و حکومت کشوری را تصاحب کرده باشد و به نام صاحب اختیار و نماینده ملت، شهروندان کشور را به جرم دینشان و به دلیل اعتقادات و جهان نگرایی های روحانی یا فلسفی آنان زجر و تعزیر کند و از آن بد تر طومار گرد آورد و جمعی فریب خورده را بر هموطنان خود بشوراند و به سورچرانی خون فرا خواند!

چنین دولتی در این دنیای مدرن از هرگونه مشروعیت ملی و بین المللی و نیز از هرگونه صلاحیت و اعتبار انسانی و سیاسی ساقط است و معجزه هیچ امام - ظاهر یا غایب - چنین نظام سیاسی ی گردن کش و ملت سوز و آشوبگر و تفرقه افکنی را مشروعیت و اعتبار تاریخی عطا نخواهد کرد و این امر دیر و زود دارد ، اما سوخت و سوز ندارد که آیندگان، چنین حکومتگرانی را در شمار اشغالگران و جنایتکاران و خائنان به کشور خود ارزیابی خواهند کرد و بساط گور و مقبرهء آنان را ازین خاک برخواهند چید.

باری میخواستم در این یادداشت کوتاه توجه همهء اهل انسانیت، اهل قلم و روشنفکران و هنرمندان را به این «اتفاق به ظاهر ساده» جلب کنم و به اهل سیاست و به اهل فکر و اهل درد ( حتی در جناح های معتدل تر این حکومت) بگویم که سکوت شما در برابر چنین رویداد ظاهرآکوچک امروز برابر است با سکوت شما در برابر قتل عام ها و غارتگری های فردایی که جنایتکاران در تدارک آنند! زبان در کام گوینده خشک و قلم بر دست نویسنده قلم باد اگر در کشور ما ایران، در برابر چنین رویداد های شرم آور و جنایتکارانه ای فریاد بر نیآورد.

این راهم بگویم که من به هیچ وجه همهء مردم قم را در اقدام به چنین کنش هایی گناهکار نمی دانم و حساب بسیاری از هموطنان آزادهء میهنم را (که آنها نیز از سر اتفاق در این شهر سکنی دارند) بری از اینگونه آشوبگری های ضد انسانی و وطنسوز می دانم و نیک می دانم که هستند آزادگانی - حتی در میان روحانیت شیعه - که با چنین دَد خوبی های غوغاگرانه میانه ای ندارند و مخالفت خود را نیز ابراز می کنند. نمونهء آنان آقای منتظری ست که هست و نیست خود را برخی ی جاه و مقام و قدرت نکرد و درحالی که می توانست نفر اول حاکمیت دینی در ایران باشد، حق را برگزید و عطای حکومت را به لقای انسان ستیزی و میهن سوزی بخشید زیرا خواست که فساد و خونریزی را به نام خدا و دین بر سرزمین ایران مظلوم جاری کند و ملت داغداری را چشم انتظار انتقامجویی از روحانیتی قرار دهد که - به حق یا به ناحق - او را قاتل فرزندان خود می شمارد .

نمونه دیگر آقای بروجردی کاظمینی ست که هم اکنون به واسطهء دفاع از آزادی دین و اعتقاد و به علت مخالفت با آلودن دین در سیاست و قدرت، اسیر چنگال دژخیمان حکومت دینی در ایران ست ! بنا بر این سرایندهء شعری که هم اکنون می خوانید آنقدرها ساده لوح نیست که حساب مردم آزاده را از حساب کسانی که آلت دست قدرت یا بردهء جهل و نادانی هستند جدا نکند و به صرف آنکه از مقیمان قم اند ، به قول معروف خدای ناخواسته تر و خشک را باهم بسوزاند که هرگز چنین مباد!

□□□

یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُمْ فَأَنْذِرْ (ای به سر بر ردای شب بر خیز و بیم بر انگیز) [سوره مدثر آیه های 1 و 2]

## طومار جنایت را درقم متوقف کنید!

قم شهر جهل ، خنجر کین تیز می کند  
خود را برای فاجعه تجهیز می کند

یک روز در فنای بهاران شود بسیج  
یک روز قصد کشتن پاییز می کند!

این قلعهء تباهی و تزویر و ارتجاع  
از عشق و آدمیت پرهیز می کند

جز ناروا نخواهد این آب و خاک را  
با نام دین ، عداوتِ چنگیز می کند

خنجر زند به چهرهء آزادگی و مهر  
چنگگ به جان عقل گلاویز می کند

یک روز بر تسنُّن شمشیر می کشد  
یک روز با تصوّف تعریض می کند

با این رویه حُرمتِ دین نیز می بَرَد  
با این روش ، ستم به خدا نیز می کند

ایران تیول قلعهء شیخان حوزه نیست  
قُم ، پنجه از چه روی وطن تیز می کند

بر ماه از چه روی زند چنگ چون پلنگ  
چون گرگ از چه سوی خدا خیز می کند؟

ایران ماست کشور ادیان رنگ رنگ  
بهر چه شیعه فتنهء خونریز می کند؟

ما ملتیم و «أُمَّتِ قُم» نیست ناممان  
بدخواهی عدوست که تبعیض می کند

ایران نه قُم ، که میهن ایرانیان بود  
بهر چه قُم قیامِ بلاخیز می کند ؟

طومار می نویسد بر ضدّ این و آن  
مهمانسرای خون ز سر میز می کند؟

کرمان و ساوه را عدوی رشت و رودبار  
شیراز را ستمگر تبریز می کند؟

از بام شرع شعلهء کین می پراکند  
طوفانِ شرّ ز ابر بلا ریز می کند؟

ننگ است و دشمنی ست بر ایران که قُم چنین  
اقدامِ شومِ فاجعه انگیز می کند !

هرچ آن به خاک ، مادر تاریخ کشته است  
تقدیمِ ظُلمِ مَسکنت آمیز می کند

دارالشفّا نمای طبیبانِ دیوخوی  
خون ریختن به جامعه تجویز می کند

موت و فناست سُفرهء شام و نهار وی  
با مرگ از آن نشاطِ غم انگیز می کند

آزادیا چراست که نامت در این دیار  
دیدار می نماید و پرهیز می کند ؟

.....  
م.سحر

پاریس ، 4.10.2008

<http://msahar.blogspot.com/>